

مناظره با دکتر حسین سوزنچی (پاسخ به قسمت دوم)

حجت‌الله نیکویی

با سپاس از جناب دکتر حسین سوزنچی، تأملات و پرسش‌های خودم درباره قسمت سوم از مطالب ایشان را به اختصار می‌آورم.

گفته بودم فرض کنیم مدعی نبوت برای اثبات مدعای خود عملی شگفت‌انگیز (مثلاً تبدیل عصا به مار) انجام دهد. سپس دو پرسش مهم را مطرح کردم. پرسش اول این بود:

چگونه می‌توان به معجزه بودن این عمل پی‌برد؟ یعنی چگونه می‌توان فهمید که چنین کاری از انسان‌های دیگر برنمی‌آید؟

برای توضیح دقیق‌تر این پرسش، در ادامه آن افزودم که: «به بیان دقیق‌تر چگونه می‌توان فهمید که انجام چنین کاری اصولاً از انسان برنمی‌آید، تا بتوان نام آن را معجزه گذاشت»؟

شما از تعبیر دوم این پرسش و به کار بردن واژه «اصولاً» اشکال گرفته‌اید. من برای اینکه بحث‌های پیچیده و مفصل پیش نیاید و وقت مخاطبان گرامی نیز گرفته نشود، فرض را بر این می‌گذارم که به کار بردن واژه «اصولاً» در تعبیر دوم پرسش‌ام اشتباه بوده است. بسیار خوب، اصل پرسش در تعبیر اول این بود که:

«چگونه می‌توان به معجزه بودن این عمل پی‌برد؟ یعنی چگونه می‌توان فهمید که چنین کاری از انسان‌های دیگر برنمی‌آید؟»

به نظر من چنانچه به این پرسش مهم و بنیادین، پاسخی درست و قانع‌کننده ندهید، بنیان مدعای شما مبنی بر این که «انجام معجزه توسط مدعی نبوت صدق مدعای او را نشان می‌دهد» فرومی‌ریزد. چرا؟ چون تعریف معجزه مطابق آنچه خودتان آوردید، این بود که «انسان‌های دیگر نتوانند مثل آن را انجام دهند». یعنی مطابق

این تعریف، به شرطی می‌توان نام عمل موسی را معجزه نامید که معلوم شود انسان‌های دیگر نمی‌توانند مانند آن یا برتر از آن را بیاورند.

اکنون و با توجه به همین تعریف از معجزه، پرسش من خودنمایی می‌کند: چگونه می‌توان فهمید که دیگران از انجام مانند آن عاجزند؟ چنانچه «ناتوان بودن انسان‌های دیگر از انجام مانند آن» معلوم (احراز) نشود، نمی‌توان نام آن را معجزه گذاشت و در نتیجه اصولاً نوبت به آن نمی‌رسد که به سراغ «دلالت یا عدم دلالت معجزه بر صدق مدعای نبوت» رفت.

در پاسخ به این پرسش گفته‌اید:

تحدی یک ادعای تجربی است و بهترین شاهد بر تجربی بودن (آزمون‌پذیری) آن، همین است که اگر کسی توانست مانند آن را بیاورد ادعای او باطل می‌شود.

پس تحدی یعنی قبول اینکه وقوع مانند این کار منطقاً ممکن است اما در عمل هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد.

بسیار خوب، حالا شما بگویید با روش تجربی چگونه می‌توان فهمید که «در عمل هیچ‌گاه و هیچ‌کس نمی‌تواند مانند آن را بیاورد»؟ آیا می‌توان همه کره زمین را گشت و از همه آدمیان در صدها کشور و هزاران شهر و صدها هزار روستا و جزیره و مناطق دورافتاده در سرتاسر کره زمین پرس و جو کرد تا معلوم شود که انسان‌های دیگری هم پیدا می‌شوند که بتوانند مانند آن را بیاورند یا نه؟ تا چنین آزمونی صورت نگیرد، معلوم نمی‌شود که آیا «تبدیل عصا به مار» توسط مدعی نبوت را می‌توان مصداق «معجزه» دانست یا نه. اما انجام چنین آزمونی (به ویژه در زمان موسی) محال وقوعی است، یعنی عملاً امکان ندارد.

اما در پاسخ به پرسش مذکور (چگونه می‌توان فهمید ...) پاسخ دیگری هم داده‌اید و آن این‌که:

اگر سؤال شما این است که براساس اصول علمی، چگونه می‌توان فهمید که انجام چنین کاری از انسان‌های

دیگر بر نمی‌آید، پاسخش واضح است: ظرفیت هر سیستم وجودی خاص معلوم است. یعنی ظرفیت صدور

کارها از هر سیستمی آستانه‌ای دارد که متخصصان آن حوزه آن را می‌شناسند ... (مثال چرتکه) ... دقیقاً همین‌جا است که پای متخصص به میان می‌آید: یعنی متخصص است که می‌فهمد ظرفیت چرتکه تا کجاست و چگونه محاسبه‌ای از عهده چرتکه بر نمی‌آید. در خصوص معجزه هم، متخصصان عرصه مربوطه می‌فهمند که آن حوزه تخصصی (مثلاً سحر) ظرفیتش تا کجاست و چگونه کارهایی با سحر انجام شدنی نیست.

این پاسخ نیز نادرست و مشتمل بر ادعاهای کلی و بی‌دلیل است. به جمله اول (که در واقع از سه جمله ترکیب شده) دقت کنید:

«1) ظرفیت هر سیستم وجودی خاص معلوم است، 2) یعنی ظرفیت صدور کارها از هر سیستمی آستانه‌ای دارد، 3) که متخصصان آن حوزه آن را می‌شناسند»

از میان این سه جمله، جمله دوم (ظرفیت هر سیستمی آستانه‌ای دارد) کاملاً درست است، اما دو جمله اول و سوم ادعاهای کلی و بی‌دلیل هستند. چه کسی گفته است که ظرفیت هر سیستم وجودی خاص (برای متخصصان آن حوزه) معلوم است؟ این مدعای کلی نیازمند دلیل است و با آوردن یک مثال (چرتکه) نمی‌توان کلیت آن را اثبات کرد. برای مثال چگونه می‌توان با قاطعیت گفت که «ظرفیت و آستانه انجام کارها در حوزه سحر بر متخصصان این حوزه یعنی ساحران معلوم است»؟ کاملاً ممکن است انجام کاری از نوع سحر باشد ولی متخصصان نتوانند تشخیص دهند که این نیز نوعی سحر است. دنیای سحر و جادو (به فرض وجود) دنیایی بسیار پیچیده و اسرارآمیز است و کاملاً ممکن است کاری از نوع سحر باشد ولی متخصص سحر نتواند به این موضوع پی‌برد. فراموش نکنیم که متخصص یک حوزه بودن به معنای این نیست که در آن حوزه هیچ چیز از نظر شخص متخصص، پنهان و ناآشنا نیست و او حتماً و قطعاً تمام فرمول‌ها و مهارت‌ها و علوم و اسرار و رموز مربوط به آن حوزه را به‌طور کامل و صددرصد می‌داند. چنین چیزی دست‌کم در بسیاری از حوزه‌ها ناممکن است. بنابراین استدلال زیر نامعتبر است:

1) X یک ساحر توانمند، و متخصص در حوزه سحر است.

2) X می‌گوید «فلان کار» از نوع سحر نیست (یعنی خارج از حوزه سحر است)

نتیجه: پس «فلان کار» از نوع سحر نیست، بلکه خارج از حوزه سحر است.

بنابراین، این سخن شما که «در خصوص معجزه هم، متخصصان عرصه مربوطه می‌فهمند که آن حوزه تخصصی (مثلاً سحر) ظرفیتش تا کجاست، و چگونه کارهایی با سحر انجام شدنی نیست» مدعایی کلی و بی‌دلیل است.

از اینها گذشته نظر کدام کارشناس ملاک است؟ یک یا دو کارشناس؟ گروهی از کارشناسان؟ این گروه با کدام روش و معیار انتخاب می‌شوند؟ اگر کارشناسان مختلف نظرات متفاوت و ضد و نقیض دادند، تکلیف چیست؟ جانب کدام طرف را باید گرفت و به چه دلیل؟ فراموش نکنیم که در اینجا با موضوعی بسیار مهم و حساس و سرنوشت‌ساز (تشخیص پیامبر حقیقی از مدعیان دروغین) مواجه هستیم و می‌خواهیم سرنوشت دنیا و آخرت‌مان را رقم بزنیم. بنابراین نباید چنین امری را با امور دیگر زندگی روزمره که به متخصص رجوع می‌کنیم قیاس کرد.

و آخرین نکته در اینجا این است که فرض کنیم ساحران گفتند این عمل موسی از نوع سحر نیست. بسیار خوب، اما «از نوع سحر نبودن» چیزی است، و «معجزه بودن» چیزی دیگر. دومی را منطقاً نمی‌توان از اولی نتیجه گرفت. ساحران متخصص نهایتاً می‌توانند بگویند که این کار از نوع سحر نیست و چیزی دیگر است که ما نمی‌شناسیم و درباره آن آگاهی یا تخصص نداریم، همین و بس! به بیان دیگر، از این که «تبدیل عصا به مار در حوزه سحر نیست» نمی‌توان نتیجه گرفت که «چنین کاری از عهده هیچ انسان دیگری بر نمی‌آید، و بنابراین معجزه محسوب می‌شود».

بنابراین رجوع به متخصص هم به هیچ وجه نمی‌تواند مشکل را حل کند و بن بست تشخیص معجزه هم چنان به قوت خود باقی می‌ماند. این بدان معناست که منطقاً نوبت به مرحله بعد، یعنی دلالت یا عدم دلالت معجزه بر صدق مدعای نبوت، نمی‌رسد و اساس مدعای پی بردن به نبوت مدعی از طریق معجزه فرو ریخته است. اما البته در این مورد هم بحث خواهیم کرد.

پرسش دومی که مطرح کرده بودم این بود:

بر فرض که به نحوی معلوم شود انسان‌های دیگر از انجام نظیر آن یا برتر از آن عاجزند، به چه دلیل باید انجام این کار توسط مدعی نبوت را ناشی از ارتباط خاص او با خدا دانست؟ انجام یک عمل (مثلاً معجزه) چیزی است و اینکه بتوانیم نام آن را «داشتن ارتباطی خاص با خدا» بگذاریم، چیز دیگر. این دو نه معادل هم هستند و نه یکی لازمه منطقی دیگری است. به تعبیر دیگر اگر بخواهیم «انجام معجزه» توسط مدعی نبوت را ناشی از «داشتن ارتباطی خاص با خدا» بدانیم، نیاز به دلیل داریم، آن دلیل چیست؟

شما با اشاره به تعریف معجزه (یعنی انجام دادن کار خارق‌العاده‌ای که سایر انسان‌ها از انجام آن ناتوانند، همراه با ادعای نبوت) گفته‌اید:

... علی‌الغرض غیر از خداوند، هیچ‌کس قادر مطلق نیست یعنی هر قدرتی غیر از قدرت خداوند محدودیت

دارد و خداوند است که می‌تواند عملی انجام دهد که هیچ‌کس دیگر توان انجام آن را ندارد. حالا اگر

انسانی توانست عملی انجام دهد که هیچ‌کس دیگر توانایی انجام آن را ندارد، این دلالت بر ارتباط ویژه او

با قادر مطلق دارد.

اما استدلال شما خدشه‌آمیز و مبتنی بر پیش‌فرض‌های آشکارا کاذب (یا دست‌کم مدعای بی‌دلیل) است.

بلی خداوند (علی‌الغرض) قادر مطلق است، اما چه کسی گفته است که «انجام عملی که انسان‌های دیگر

از انجام مانند آن عاجزند، نیازمند قدرت مطلق است و فقط خدا می‌تواند چنین عملی را انجام دهد» تا

بر مبنای آن نتیجه بگیریم که انجام آن کار توسط مدعی نبوت دلالت بر ارتباط ویژه او با خداوند قادر مطلق دارد؟ به بیان دیگر پیش فرض استدلال شما این است که:

«فقط خداوند قادر مطلق می‌تواند عملی انجام دهد که هیچ انسان دیگری نتواند مثل آن را انجام دهد»؛

اما این پیش فرض نیاز به دلیل دارد و شما دلیلی برای آن نیاورده‌اید. کاملاً ممکن است یک انسان، به واسطه داشتن علم یا قدرتی که دیگران ندارند، عملی انجام دهد که هیچ انسان دیگری نتواند مثل آن را انجام دهد، ممکن است یک انسان به واسطه ارتباط با جن‌ها یا موجودات ماوراء طبیعی یا فرازمینی‌ها عملی انجام دهد که دیگر انسان‌ها از انجام نظیر آن عاجزند، و در همه این موارد می‌توان گفت: اذ جاء الاحتمال بطل الاستدلال. به عبارت دیگر از اینکه مدعی نبوت کاری انجام داده است که هیچ انسان دیگری نمی‌تواند مثل آن را انجام دهد، منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که این ناشی از ارتباط ویژه او با خداوند قادر مطلق است. تنها نتیجه‌ای که می‌توان از آن گرفت این است آن شخص علم یا قدرتی دارد که دیگران ندارند، همین و بس.

و اما آخرین نکته این که شما گفته بودید:

وقتی مدعی نبوت معجزه می‌کند، ما به «ارتباط خاص داشتن او با خدا» به عنوان یک مفهوم کلی پی می‌بریم؛

آنگاه قبول می‌کنیم که آن ارتباط مورد ادعای اول (یعنی نبوت) هم مصداقی از این کلی است.

در برابر این سخن شما گفتیم: این نیز مدعایی است که دلیل می‌طلبید ... بر فرض که معلوم شود انجام‌دهنده معجزه ارتباطی خاص با خدا دارد، به چه دلیل می‌گویید این ارتباط یک مفهوم عام یا کلی است که مدعای اول (نبوت یا دریافت وحی) هم یکی از مصداقیق آن است و باید آن را هم پذیرفت؟ چه تلازم

منطقی‌ای میان این دو وجود دارد؟

شما در پاسخ مثالی آورده‌اید (درباره نوزاد گرسنه) که اگر از اشکالات آن بگذریم، هیچ ربطی به موضوع بحث ندارد؛ یعنی قیاس مع الفارق کرده‌اید. در مثال شما کودک گرسنه می‌شود و معنای گرسنگی را هم می‌فهمد، سپس دوباره گرسنه می‌شود. یعنی یک مفهوم کلی گرسنگی داریم با مصادیق آن که همه از یک نوع هستند یعنی گرسنگی. اما در بحث مانحن‌فیه ابتدا می‌گویید انجام معجزه نشان می‌دهد که مدعی با خدا ارتباط خاص دارد و بعد این را یک کلی (مفهوم عام) به حساب می‌آورید و ادعا می‌کنید که نبوت هم مصداقی از این مفهوم عام است. در حالی که این دو متفاوتند. نبوت ارتباطی از نوع دیگر است.

من بحث خودم را در اینجا به پایان می‌رسانم و پیشنهاد می‌کنم وارد بحث تحدی قرآن شویم، چون موضوع اصلی بحث ما از ابتدا تحدی قرآن بود و اگر مقدماتی لازم داشت، هر دوی ما حرف‌های خود را زدیم و قضاوت با مخاطبان خواهد بود. البته این یک پیشنهاد است و اگر حضرتعالی مایل باشید، یک رفت و برگشت هم می‌توانیم در بحث دلالت معجزه سخن بگوییم.

با سپاس از استاد عزیزمان جناب دکتر حسین سوزنچی

حجت‌الله نیکویی